

شعار دموکراسی و سهم‌دهی به اقوام در این بیست‌سال نه تنها نتوانست اوضاع را بهبود ببخشد بلکه کاری کرد که مردم در آخرین انتخابات ریاست جمهوری حضوری بسیار کم‌رنگ داشتند و اشرف غنی با کمتر از هفتصد هزار رأی انتخاب شد!

شکسته و پای خارجی را باز کرده است.

نهایتاً هم گاهی ایجاد درگیری‌های شدید و جنگ‌ها و خونریزی‌های مبتنی بر کینه‌افروزی‌های قومی رخ داده که در واقع تجلی منافع سیاسی اقتصادی رهبران قومی بودند و الا مردم بایکدیگر می‌سازند اگر رهبران بگذارند!

وجود زمینه تجزیه‌طلبی در قومیت‌ها و استقبال نسبی مردم به خاطر خستگی از درگیری‌های دائمی و رقابت‌های منفی نیز در این ساختار طبیعی است.

لذا شعار دموکراسی و سهم‌دهی به اقوام در این بیست‌سال نه تنها نتوانست اوضاع را بهبود ببخشد بلکه کاری کرد که مردم در آخرین انتخابات ریاست جمهوری حضوری بسیار کم‌رنگ داشتند و اشرف غنی با کمتر از هفتصد هزار رأی انتخاب شد!

جالب اینجاست که خود غربی‌ها هم در تحلیل‌های‌شان مانند آنچه بنیاد سیگار پس از خروج امریکا درباره عملکرد بیست‌ساله آنها منتشر کرد، بارها از وجود فساد شدید در ساختار سیاسی افغانستان به عنوان مانع تحقق برنامه‌های توسعه‌ای امریکا یاد می‌کنند. اینکه بیش از دو تریلیون دلار در این بیست‌سال وارد افغانستان شود و هنوز وضعیت زیرساختی در این کشور مانند یک کشور کاملاً عقب‌افتاده باشد، ریشه در همین فسادها و رقابت‌های منفی اقوام داشته است. مدل توسعه غربی هم صرفاً روی افزایش مراکز فروش در شهرهای بزرگی چون کابل بنا شده بود و تقریباً کاری به زیرساخت‌های بهداشتی، انرژی، راه، معدن، صنعت و... نداشتند.

با یکی از دوستان مستندساز که در ایران گفت‌وگویی با قیصری، رفیق سابق ژنرال دوستم گرفته بود و حالا در کابل بود، به محل استقرار او رفتیم چرا که به افغانستان برگشته و فعلاً تحت نظارت بود. توی یک خانه بزرگ که طالب در اختیار او گذاشته بود، زندگی می‌کرد و مانند دوران جمهوریت، چهل پنجاه نفر از نزدیکانش همراه او بودند! یک زندگی خانی پرخرج! نیروی طالب که مسئول نظارت بر آنها بود و مدتی هم در ایران زیست کرده بود ما را متواضعانه به مقصد بعدی مان رساند و توی راه گفت: اول توی هتل اینترکاننتیننتال بودند ولی خرج‌شان آنقدر زیاد شد که مجبور شدیم به اینجا بیاوریم‌شان!

اینکه برخی تصور می‌کنند راه حل فیصله مطالبات قومی، دادن سهم اقوام متناسب با حجم و جمعیت آنهاست، نظریه‌ای است که در عمل، حتی در کشورهایی چون عراق و لبنان که دائماً بی‌دولتی و نزاع را تجربه می‌کنند، فشل بودن خود را نشان داده است و در این بیست‌سال در افغانستان نیز این کشور را عملاً با بن بست مواجه کرد و انواع فسادها و رانت‌خواری‌ها و سوءاستفاده‌ها را در قلب خود ایجاد نمود.

اعطای نقش فدراتیو به کردستان هم منجر به برگزاری همه‌پرسی برای استقلال از عراق شد و من معتقدم در همه کشورهای موزاییکی نیز این نوع از فدرالیسم که مبتنی بر قومیت هست، می‌تواند به همین سمت یعنی تجزیه برود؛ چنانچه پرچم‌های هزارستان و ازبکان آماده است و برخی هم بدشان نمی‌آید که در افغانستان نیز چنین شود، لذا معتقدم فدراتیو شدن قومیتی، قبل از شکل‌دهی یک فرهنگ ملی و سازگار انسجام‌بخش، زمینه‌ساز جدایی و تجزیه این کشورهاست.

پس راه حل چیست؟

آیا باید یک دولت اقتدارگرای متمرکز شکل بگیرد تا بتواند با تحکم، اقوام را وادار به